

خاقانی و خاقان و کنار کر و تفلیس
جیحون شده آب کر و تفلیس سمرقند

دو نامه نو یافته از خاقانی شروانی

در پیرامون روابط شروان و ابخاز و سخنی چند درباره خطوط
اساسی سیاست داخلی و خارجی دولت شروانشاهان
در قرن ششم هجری قمری

غفار کندلی

تاریخ سلسله شروانشاهان و فعالیت بیش از هزار ساله این خاندان که نسبشان را به بهرام چوبین میرسانند تا بحال چنانکه شاید و باید از طرف محققین مورد بررسی قرار نگرفته است. دولت پراقتدار خاقانیه شروان یکی از کهنسالترین دولتهائی است که در قسمتی از اراضی پهناور و وسیع آذربایجان فعالیت نموده و در ترقی و بسط پیشرفت فرهنگ و تمدن عمومی مردم این سامان خدمات بس ذیقیمت و چشمگیری داشته است.

دولت شروانشاهان یکی از مقتدرترین و بانفوذترین دولتهای قرون وسطائی قفقاز به شمار میآید و در طول تاریخ پرافتخارش از حمایت و پشتیبانی نودههای وسیع مردم بهره‌مند بوده و از حیث انتظام امور دولتی و اشتغال به امور مدنی و بخصوص در کارهای عمران و آبادی در قرن دوازدهم ممتاز بوده است.

شروان با فرهنگ غنی و تمدن اصیل ملی خود در قفقاز و حوالی خزر و آنطرف در بند دارای اثرات بس مفید و پیشرفته‌ای بوده و یکی از کانونهای علم و ادب و از

پایگاههای اصلی نهضت و رستاخیز شرقی در قرن دوازدهم میلادی محسوب میشود. مندرجات کلیات آثار خاقانی و دیگر نویسندگان شرقی راجع به شروانشاهان بدرستی این مدعا حجت و دلیل انکار ناپذیری است.

دو نامه نو یافته از خاقانی شروانی که در جواب نامه‌های خاقان شروان جلال‌الدین اخستان نوشته شده و متن هر دو نوشته در ذیل این مقاله برای نخستین بار در دسترس دستداران آثار شاعر بزرگ گذاشته میشود بروشن شدن پاره‌ای از جهات فعالیت دولت شروانشاهان و تفهیم و تصور قدرت و نفوذ تاریخی و در واقع پیشاهنگ اجتماعی آن کمک فراوان میکند.

خاقانی بیش از هر کس دیگر در مدح خاقان شروان اخستان پسر خاقان کبیر منوچهر اشعار دارد. در ضمن اینگونه آثارش رسوم و عادات مردم شروان، عنعنات و آداب دولتی و فعالیت سیاسی دولت خاقانیه را برای همیشه جاویدان ساخته است. بیاری همین نوشته‌ها حوادث زندگی شاعر و سرگذشت دوران ده ساله اول پادشاهی اخستان و تاریخ شروان را در طی این سالیان بطور همه جانبه میتوان روشن نمود. اخستان تقریباً در اواخر سال ۵۵۹ هجری قمری به مسند خاقانی نشسته و خاقانی تا اوایل شوال سال ۵۷۱ هجری قمری در شروان بوده، در حیات مدنی و ادبی شروان اشتراک نموده، در امور داخلی و خارجی شروان با اخستان از نزدیک تشریک مساعی داشته، دبیر خاص خاقان کبیر اخستان بوده و سمت‌های دیگری نیز داشته است. او پس از سفر دوم مکه و سکونت در تبریز نیز با دربار شروانشاهان علایق و پیوستگی داشته، امور سیاسی و مسائل ادبی و مدنی شروان را در دوران دوری از زاد - بوم خود از نظر دور نداشته است.

خاقانی پس از سکونت در تبریز بیش از هر کس دیگر با اخستان مکاتبه داشته

و این از منشآتش بخوبی نمایانست. بیشتر نامه‌های خاقانی که باخستان نوشته شده مربوط بسالیان نخستین سکونت او در تبریز است. این نامه‌ها بنوبه خود به بررسی حوادث شروان و وقایع سلطنت اخستان و پاره‌ای از جهات زندگی شاعر دارای ارزش علمی گرانبهایی می‌باشد. در میان نامه‌هایی که خاقانی به اخستان نوشته و قسمتی از متون و محتوی آنها بهمت والای مرحوم وحید دستگردی و شادروان استاد احمدیك آتش دانشمند شهیر ترك برای نخستین بار بعالم علم و ادب معرفی شده دو نامه اهمیت ویژه دارد. این دو مکتوب را شاعر از شروان و از پایتخت آن «دارالادب شاماخی» در پاسخ نامه‌های اخستان که از ابخاز به خاقانی فرستاده بود نوشته، متن این دو نامه را احمد بيك آتش کشف کرده و نوشته ایشان در معرفی و شرح محتوی هر دو نامه یاد شده، مبسوط و مکمل نمی‌باشد. ایشان در برآمدی که در کنگره ایران شناسان منعقد در تهران بعنوان يك نسخه دستنویس تازه از «منشآت خاقانی» کرده‌اند درباره این دو نامه چنین می‌نویسند:

«برگ ۱۴۱ ب - ۱۴۳ ب ... جواب نامه ایست که شروانشاه جلال‌الدین اخستان بعد از مفارقت از شروان در زمان توقف خود در اکوران کوران فرستاده بوده خاقانی بعد از ذکر تأثیر مفارقت شروانشاه شرح میدهد که در اثناء نگارش نامه آواز حرکت شروانشاه از شکی بطرف ابخاز شنیده شده بود و پسر شروانشاه - فخرالدوله محمد شاه که هنوز طفل شیرخوار است و نمی‌تواند حرف بزند - با کمال صحت است و سلامها ارسال می‌نماید و امام مظهر شرف‌الدین نیز سلامها ارسال میکنند ...»

برگ ۱۴۲ ب - ۱۴۶ ب نامه ایست با سلوب دبیرانه که خاقانی در جواب نامه ای که شروانشاه اخستان در آن وقت که در ابخاز بود فرستاده است نوشته است. در این نامه که ظاهراً پس از نامه پیشین نوشته شده است خاقانی خبر صحت و عافیت عزالدین

ابوالفتح محمد شاه پسر شروانشاه را شرح داده سلامها ارسال می نماید» .
چنانکه از متن هردو نامه نمودار است اخستان در نوشتن هردو نامه درخاک
ابخاز بوده و کارهای دولتی را در آن دیار رو براه میکرده است . کلیات آثار خاقانی
در بررسی علایق سیاسی دولت خاقانیه شروانشاهان باحکام و دوایر رسمی ابخازی
دارای اهمیت بسزا بوده و درخور بررسی علیحده می باشد . هردو نامه مندرجه درذیل
در روشن کردن چگونگی روابط هردو دولت از تمام اسناد و مدارک موجود پر ارزش تر
است . این دو نامه از دو جهت دارای اهمیت بیشتری می باشد :

الف : هر دو نامه از زندگی و احوال شاعر و مناسبات او با اخستان و موقع
ممتاز سیاسی او در دربار شروانشاهان آگاهیهای جدیدی بدست میدهد .

ب : مناسبات نزدیک و حساس دولت شروانرا با ابخاز و محتوی سیاسی ،
ادبی و فکری آنرا روشن میکند .

درباره سیاست فعال کشور شروان و نفوذ پر ثمر و همه جانبه او در ابخاز راجع
بتاریخ حوادث آندیار آگاهیهای جدیدی با خود دارد . تعیین سال تحریر این دو نامه
برای بررسی و کشف مسائل مطروحه در هردو مکتوب شاعر دارای اهمیت زیادی
است . برای تعیین تاریخ تحریر هر دو نامه سطور ذیل از مندرجات نامه شماره یک
که متن کامل آن در ذیل این نوشته آمده بایستی بدقت هر چه تمامتر مورد بررسی قرار
گیرد : «جوهر کان جهاننداری و عبهر بستان شهر یاری نور باغ مملکت چشم و چراغ
مکرمت قره العین جهانیان و فلذة الکبد سامانیان و ثمره الحیوة ایرانیان ملک ابن المالك
ابن الملك فخر الدنيا والدين محمد شاه روح الله ستر الملك المعظم بانوار لقایه و آثار
بقایه ابدالهر بغایت درست مزاج و افروخته صورت و افراخته قامت است اما زبان
گوهر بارش هنوز لغت انسانی و حروف این جهانی نیاموخته است . اما بزبان «روحانی

و بیان روحانی صد هزار سلام و خدمت می فرستد والسلام» .

در این جا خاقانی از پسر خردسال اخستان که در نوشتن این نامه هنوز طفلی شیرخوار بوده و تکلم نمی کرده سخن بمیان آورده ، صحت و سلامتی فرزند اخستان را به پدرش اطلاع میدهد . اسم این پسر اخستان محمدشاه بوده و لقب جدش فخرالدین منوچهر را داشته و چنانکه از نامه شماره دو برمی آید کنیه او ابوالفتح بوده است . تعیین سال تولد این پسر اخستان که ولیعهد شروان بوده در نمودار ساختن تاریخ تحریر این نامه و بروشن نمودن تاریخ وقوع حوادث مطروحه در متن هر دو نامه در درجه اول اهمیت قرار دارد . برای نیل باین مقصود سیری در زندگی خانواده ای اخستان ضروری است :

زندگی خانوادگی اخستان در بخش پنجم جلد یکم «زندگینامه خاقانی شروانی» بجای خود و هم آهنگ با وقایع حیات خاقانی بطور همه جانبه از طرف این جانب مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و باین نتیجه رسیده ایم که اخستان پس از مرگ منوچهر و کشته شدن «شاهب شروان» ، «شهباده شیر دل» فریدون به تخت سلطنت نشسته و با محبت و تعلق خاطر و از روی مصلحت اندیشی سیاسی ریش سفیدان مملکت و با در نظر گرفتن منافع حیاتی شروان با دختر دارای در بند سیف الدین ارسال و با خواهر بیک بارس ازدواج نموده و این ملکه شروان که خاقانی در شأن و فعالیت سیاسی او اشعاری دارد مثل دیگر شهبانوهای شروان لقب صفوة الدین را داشته و پس از ازدواج با اخستان پی در پی چهار دختر زائیده ، اخستان پس از انتظار و حسرت زیاد صاحب پسری شده ، اسم او را محمد شاه گذاشته و خاقانی شاعر تعلیم و تربیه و مربی گری ولیعهد شروان را در عهده گرفته است ... این فرزند یگانه اخستان در اواخر شوال سال ۵۷۱ هجری قمری در شروان مرده ، زن اخستان تقریباً در اواخر سال ۵۷۲ و

در اوایل سال ۵۷۳ پسر دیگری زائیده و این همان ولیعهد اخستانست که نظامی در «لیلی و مجنون» پسر «ترك زاده محمد» را باو میسپارد و این شهزاده در آنوقت تقریباً ۱۲ - ۱۳ ساله و پسر نظامی ۱۴ ساله بوده و این پسر اخستان هم لقب جدش را داشته است :

بسیار مرا بعهدهش امروز کو نو قلم است وین نو آموز
تا چون کمرش کمال گیرد اندرز ترا به فال گیرد
کان تخت نشین که اوج سایست خرد است ولی بزرگ رایست ...

خاقانی نیز بمناسبت تولد این پسر اخستان به پدرش تبریک گفته اخستان نیز بهمین مناسبت به تبریز به شاعر مهجورش خلعت شاهانه فرستاده و نامه‌ای که خاقانی در پاسخ نوشته در دست است. از این جامعلوم میشود که خاقانی این دو مکتوب مندرجه در ذیل را در اواخر سال ۵۶۹ و اوایل سال ۵۷۰ هجری قمری به ایامیکه پسر اخستان هنوز طفلی شیر خوار بوده و زبان گویا نداشته از شماخی به ابخاز و به اخستان فرستاده ، در تحریر هر دو نامه اخستان در ابخاز مشغول بر راه انداختن امور جمهور ، جنگ و جدال و هدایت بوده و دولت داودیان ابخاز را از سقوط نجات داده است . از این وقایع تا بحال در جای دیگری سخن بمیان نیامده و این حوادث از هر جهت بعالم علم و ادب مکتوم مانده ، مناسبات شروان و ابخاز و محتوی سیاسی ومدنی آن بیشتر روی نوشته‌های مخدوش و بی اساس و تعصب گرانه این و آن مورد تحریف و تفسیر نادرست قرار گرفته است :

اخذیات از چه راهی و بچه مقصدی به ابخاز رفته و در ابخاز بچه تدابیر و اقدامات مهمی همراه با «الطف الحیل» دست زده است ؟ باستناد مندرجات هر دو نامه باین سؤال پاسخ میتوان داد .

شهر تاریخی نخو و محال پر برکت شکی در طی تاریخ همیشه جزئی از خاک آذربایجان بوده و چنانکه از نوشته قطران تبریزی و نسوی بر می آید شهر نخو و محال شکی در قرن یازدهم میلادی هم جزء شروان بوده و شاعر در ضمن شعری میخواند که «نعمت شکی» و ملك شروان مثل ارمن زمین و آران در تحت حاکمیت ممدوحش ابوالحسن لشکری (۴۲۵ - ۴۴۱) قرار گیرد:

همچو ارمن گشت خواهد نعمت شکی ترا

همچو اران گشت خواهد ملک شروان ترا

در نوشته دیگری که از قطران در دست است او «رادمردی و سخا و سخن» یکی از هم قلمانش را می ستاید و قرار بوده او با قطران در زیر نخو در «سراشیب شکی» (خاقانی شروانی) ملاقات کند:

وعده کردی مرا بزیر نخو وعده خویش را خلاف مکن

از شعریکه فلکی شروانی بمناسبت مرگ دیمتری داود (۵۵۶) نوشته چنین بر می آید که شکی بسال ۵۵۶ هجری قمری در قرن دوازدهم میلادی از طرف اعیان و نژادگان ابخازی اشغال شده بوده و گویا دیمتری داود که بنا بر نوشته فلکی و خاقانی از او زیان بیشتری به شروان رسیده با کمک و یاری «کفار شکی» این ولایت را چند گاهی در دست داشته است. سلطان سنجر در ضمن نامه ای عملیات خلاف رویه «کفار شکی» و ابخازیان را به نظر خلیفه که با سنجر مناسبات خوبی نداشت میرساند و مقصود از «کفار شکی» قسمی از اهالی منطقه است که آنوقت هنوز مسلمان نشده بودند. دیمتری داود از این قسم ترکان شامانیست و یا نسطوری استفاده کرده به عملیات بی رویه در سرحدات شروان دست میزد.

چنانکه از مدلول نامه شماره یک خاقانی و نوشته نسوی بر می آید محال شکی

در دوران حاکمیت اخستان بار دیگر در ترکیب دولت شروان شاهیه بوده است. اخستان با آمادگی قبلی، بی سر و صدا، با آگاهی کامل سیاسی و نظامی روی مقاصد روشن و حساب شده خاصی در اواخر سال ۵۶۹ هجری قمری روی بیجانب اکوران کوران و به صوب ابخاز نهاده «و يك هفته» بصوب اکوران کوران توقف فرموده و پس از بررسی همه جانبه «از نشیب ناحیت شکی بیالای ابخاز شتافته، مرزبانان سپه‌دار در خدمت و پهلوانان ولایت‌گیر در رکاب بوده‌اند». اردو و دلاوران دلیر شروان بیک ضربت بهادرانه «همه گردنان رقبه در رقبه فرمان آورده و همه سرکشان سربرندگی نهاده» اند. اخستان بخاک ابخاز چون خلاصگری پر اقداری پای نهاده و چنانکه خواهیم دید مقصد اساسی خاقان شروان از «ایلغار» به ابخاز یاری و کمک بسلسله داودیان ابخاز بوده و مقصد استیلا نداشته است.

پیش از بررسی مندرجات دیگر هر دو نامه ذکر سخنی چند درباره خصلت اساسی دولت شروانشاهیه و نکات اساسی سیاست خارجی آن دولت در اینجا خالی از فایده نیست و روشن شدن مسئله کمک میکند:

دولت خاقانیه شروانشاهان روی عوامل خاصی که از وضعیت اقتصادی، سیاسی و جغرافیائی شروان ناشی بود دولت متجاوززی نبوده و به عملیات حربی بدون ضرورت چندان میل و علاقه‌ای نداشته و در عین حال دارای سیاست خارجی بس حساس و فعال و متحرکی بوده و در مواقع خاصی بخاطر حفظ استقلال و تمامیت مملکت انعطاف و نرمش سیاسی را نیز از نظر دور نداشته است. در موارد مقتضی برای تأمین هر چه بیشتر استقلال مملکت و حصانت سرحدات خود به تطبیق قوای قهریه نیز راه داده و قسمتی از این اقدامات «جنبه داخلی» داشته حوادث وابسته با دربند و آران و اتابکان مراغه بیشتر جنبه تدافعی و داخلی دارد. دولت شروانشاهان در موارد برتری قوای

مهاجم بخاطر بدست آوردن تنفس مثبت و فرصت و بدست آوردن موقع و شرایط مناسب و مقتضی بدفع ظلم و تهاجم و نگهداشت اساس حاکمیت و استقلال خود بگذشتهای نیمه راهی نیز راه میداده، در مناسبات سیاسی با همسایه قدیمی خود ابخاز بخاطر حفظ صلح و موازنه سیاسی در منطقه و هم زیستی موقع سیاسی بس باریک و حساس و انعطاف پذیر سنجیده و پیشرفته‌ای داشته است.

با روی کار آمدن دولت بزرگ و مقتدر سلجوقی که مسئله عدالت و مرکزیت را پیش کشیده بود تبدلات بزرگی از همه جهات در حیات سیاسی تمام آذربایجان و بخصوص در آران و دربند و در دیگر جاها رخ داد و بقبول اصل خراجگزاری بدولت مرکزی از طرف شروانشاهان انجامید^۱ دولت خاقانیه شروانشاهان در سیاست خارجی خود به تجدیدنظر هائی دست زد و برای حفظ صلح و امنیت سیاسی در قفقاز با اقداماتی شروع نمود... پدر منوچهر روی مقاصد خاص سیاسی دختر داود ملک ابخاز تامل را بعقد شرعی پسرش در آورد و ملکه جوان پیش از ازدواج قبول اسلام کرد. بیشک هر دو طرف از این ازدواج ملاحظات سیاسی داشتند: دربار ابخاز با این وصلت و نزدیکی با دولت مقتدری چون شروان میخواست موجودیت خود را حفظ کرده و موقعیت محکمی بدست آورد و با نزدیکی بشروان پشتیبانی فعالی داشته باشد. دولت خاقانیه شروانشاهان نیز به این وصلت روی مقاصد سیاسی حساب شده تن در داده بوده: در آن زمان قسمی از سرکردگان قبیچاق در هیئت حاکمه ابخاز با اشراف و

۱- چنانکه از نوشته سکه‌های اخستان که پس از «شهادت یافتن» (نظامی) قزل ارسلان زده شده برمیآید خراجگزاری شروان بدولت سلجوقیان در این سالیان منتفی شده و اخستان بانروی اراده و استفاده از شرایط سیاسی و اقتصادی موجود با استقلال تمام مصدر امر بوده است. چنانکه از نوشته نسوی برمیآید پس از اخستان نیز این وضعیت تا آمدن سلطان جلال الدین خوارزمشاه به آذربایجان دوام داشته است.

اعیان ابخازی اشتراك مساعی داشتند. هیئت حاکمه ابخاز از آن عده از ترکان قبیچاقی که هنوز اسلامیت را قبول نکرده و گرایش بکلیسا و دین عیسوی داشتند بر علیه دیگران و منجمله شروان استهاده میکرد. در خلال همین «استفاده‌ها» سر رشته اساسی‌ترین کارهای دولتی در ابخاز از دیرگاه بدست ترکان قبیچاقی افتاده بود. سیاست با تجربه و «پیرانه سر» شروانشاهان روی این حساب که طرف را از این قوه مهم سیاسی و حربی محروم کند و فضای عمل کرد رو براه و مناسب و بیشتری در مناسبات با قبیچاقان و دربند و با دربار ابخاز بدست آورد با ملکه کردن دختر جوان داود که از طرف مادر از ترکان قبیچاق بود بحساب خود بیک تیر بزدن چندین نشان نائل شده بود. دولت شروان با این اقدام و سایر اقدامات سیاسی قبیچاقان را در مناسبات با ابخاز کم و بیش بی طرف می نمود و دست دربار ابخاز را بطرف قبیچاقان سست میکرد. شروانیان در عین حال دست بفعالیت سیاسی دامنه داری در دشت قبیچاق و در دربار خوارزمشاهیان که در دشت قبیچاق و در بین تمام قبیچاقیان دارای نفوذ بزرگی بود زدند و با دربار خوارزمشاهیان روابط بس نزدیک و حسنه‌ای ایجاد نمودند. این مطلب از ترجیع بندی که رشیدالدین وطواط در مدح منوچهر نوشته بخوبی نمایانست. منوچهر در دوران اولیه حاکمیتش در جنگی که با قبیچاقیان کرد آنها را مغلوب و بجای خود نشاند.

در دوران پادشاهی اخستان در وضعیت سیاسی و در طرز آرایش قوای سیاسی و حربی در منطقه تغییرات اساسی روی داده بود. شروان دربند را زیر فرمان داشت و دختر ملک دربند ملکه شروان بود. اخستان راه نفوذ اساسی قبیچاقان را در دست و در اختیار داشت. با دشت قبیچاق و خوارزمشاهیان روابط بس نزدیک برقرار نموده بود. خوارزمشاهیان نیز باین روابط علاقه خاصی داشتند. ترکان عیسوی و شامانی تدریجاً

باسلام میگردیدند و این قوه مهم سیاسی و حربی از دست معارضین بدر میرفت. دشت قبیچاق توجه خود را بیشتر از پیش به مصر داده و بر علیه صلیبیون در فعالیت بود. ترکان مسلمان مقیم ابخاز قوه اتکائی بس ارزنده برای اخستان بشمار میرفت. دولت خاقانیه مردی فعال و مدیر آزموده‌ای چون اخستان در بالای سر داشت. دولت شروان با دولت سلجوقیان عراق و با اتابکان آذربایجان و خلافت بغداد و با ارمنشاهان ترک روابط دوستانه و نزدیکی برقرار کرده بود. دولت ابخاز با این دو قوه در جنگ و اختلاف بود. شروانشاهان در این سالها بخوارزمشاهان خیلی نزدیک بودند و این دوستی در مکاتیب بهاءالدین بغدادی منعکس می‌باشد. از این رو دولت ابخاز بدوستی و کمک دولت شروانشاهان احتیاج مبرمی داشت و دولت شروان از این موقعیت به نفع موازنه سیاسی و صلح در منطقه استفاده شایانی نموده است.

در همین شرایط و موقعیت مناسب اخستان کمک و یاری خود را به دربار ابخاز مضایقه نمی‌نمود و این کمک در عین حال پیشرفت و تحکیم بیش از پیش نفوذ سیاسی و مدنی شروان را نیز در بر داشت. اخستان در چنین شرایطی و در آوایی که بقول خاقانی «ملک داودیان عازروار از عدت حیات پرداخته شده بود و از موقعی که داشت رمقی نمانده» و دو هوائی و جنگ داخلی براه افتاده بود با جنگاوران و با مدبرین شروان بابخاز شتافته ملک و دولت داودیان ابخاز را از اضمحلال قطعی نجات داده و ملک پیر ابخاز را دوباره بجای خود نشانیده، مخالفین او را با سیاست و تدبیر و زور سرکوب کرده، مظفر و منصور به شروان و شماخی که در انتظار خاقان شجاع و مدبرش بود مراجعت کرده است. اگرچه متن نامه‌های اخستان که بخاقانی فرستاده در دست نیست ولی از خلال نوشته‌های خاقانی که راجع به سیاست و وضع در ابخاز و کار در شروان می‌توان درباره مدلول این دو مکتوب شروانشاه اطلاعات لازم

را بدست آورد و این نشان میدهد که خاقانی در مسائل سیاسی داخلی و خارجی طرف اعتماد و مشاور مخصوص خاقان شروان بوده است .

مقصد اساسی اخستان از خلال سطور نامه‌های خاقانی بخوبی نمایانست : « اما بندگان را محقق گشت کی این اظهار مبالغت وفاق و اشفاق کی خدایگان اسلام نصره الله با جناب معظم ملک الملوک دامت عظمته می فرماید معاذت و ملک طرازی و معاونت و کارسازی همان مزاج دارد که ... قیصر عظیم الروم بنصرت گری پرویز توفیق یافت » چنانکه دیده میشود مقصد اصلی و خطوط اساسی سیاست دولت شروان بخاقانی کاملاً روشن است . اخستان در عمل کرد به این مقصد مهم سیاسی به تمایلات نیروهای خود و طرفداران ملک ابخاز گم‌ورگی بخوبی واقف بوده و خاقانی نیز یکبار دیگر بایهام هم باشد . روی این مسئله تکیه دارد و گویا اخستان محض مراعات روابط خویشاوندی با دربار ابخاز ندای قمع اعوان کفر و جمع انصار دین دست باین اقدامات زده است به نظر خاقانی این عمل کرد اخستان در ابخاز یک عمل ریش سفیدانه و منصفانه است . سیاست دولت شروان در اصل باید هر دو جناح را اداره کند . اخستان باید نظریات و شفاعت خود را از مخالفین ملک ابخاز نیز دریغ ندارد . در عین حال از ملک ابخاز و طرفداران او نیز حمایت عملی بعمل آورد . در یک جمله اخستان باید نظر و دقت و محبت معنوی دوست و دشمن را نسبت بخود جلب کند :

۱- « چه عجب گر عقاب که شاه مرغانست سپید باز را که رئیس طیور است بوقت افتادگی از اراذل پرندگان حمایت کند ... » .

۲- تواند بود کی حضرت ملک الملوک معاصی آن طایفه را معفو گرداند چه معهود محاسن اخلاق آنست کی چون شفاعت رستم توران ستان در میان آمد بیژن اگر چه خشم آلود باشد در خطا کی کین خط عفو فرماید کشیدن .

خاقانی در هر دو نامه نظر شاه شروان را باین مطلب باریک و مهم سیاسی معطوف میدارد و موقع گیری خاقان کبیر شروان را با نزاکت سیاسی تمام تعیین و تأیید میکند و با لحنی که بغرور شاهی بر نخورد به نظر خاقان شروان میرساند. چنین می نماید که اخستان درباره مسائل سیاسی ناشی از حوادث نظر دبیر پر تجربه و سیاستمدارش را خواسته بوده است. . . . در نامه دوم خاقانی نظر خود را در برخورد با قوای متنازع اظهار داشته می نویسد: « ملک رحیم خاقان معظم باید در ابخاز تاجداران تخت نشین را از منازعات زیر دستان فریاد رس باشد. عاصی شدگانرا که در توبه گریزند امان دهد متمرّدین را تأدیب فرماید ». خاقانی اخستان را بعدل و انصاف که رمز موفقیت معنوی و عملی در هر کار و در هر مقصد سیاسی است تشویق و حمایت میکند و عمل کرد اخستان را که ناشی از اصول سنّت مردمداری و حکمرانی دولت خاقانیّه شروانشاهان است می ستاید و تأکید می کند که خاقان همان مدارا و مناسبت را که در حق شروانیان مسلمان در شروان رعایت می کند بایستی عیناً در حق ابخازیان نصارا نیز مراعات کند. این طلب و رفتار و کردار و عمل کرد اخستان در ابخاز و شروان منعکس کننده حاکمیت نسبی عدالت و حقوق انسانی پیش رفته در حیات سیاسی شروان در قرن دوازدهم میلادی می باشد.

این میرساند که افکار انسان پرورانه و عدالت خواهی که در ادبیات قرن دوازدهم میلادی آذربایجان بطور چشم گیر بچشم می خورد و محسوس است يك حادثه گذرا و خیالی نبوده این افکار و امیال در سیاست داخلی و خارجی شروان تأثیر و انعکاس بسزائی داشته و مبین تحکیم نهضت بزرگ رستاخیز شرقی و اسلامی که نتیجه مستقیم تشکل و فعالیت دولت مرکزی سلجوقی بود در شرایط مترقی و پیشرفته شروان در قرن ششم هجری قمری است. این حادثه نشان دهنده تطبیق این افکار پیش رو در سیاست

داخلی و خارجی شروان آروز می‌باشد. چنانکه از کلیات خاقانی برمیآید تطبیق عدالت در سیاست داخلی و خارجی و اجرای طرحهای عمران و آبادی از طرف دولت یکی از اصول اساسی حکمگذاری و مملکت‌داری در شروان آروز بوده است. نزدیکی و دوری، دوستی و اختلاف خاقانی با خاقان بزرگ شروان نیز روی رعایت و نگهداشت و تأخیر و تعلل در اجرای این اصول اساسی بوده است. به نظر متفکرین آروزه شروان، عدالت بخشش سلطانی نبوده یکی از وظایف حکومت و حکم‌داری است. در نزد متفکرین روشن‌بین و مترقی شروان آروز، عدالت و انصاف در معنی حاکم و هادی بر احکام و اعتقادات بوده است:

۱- « و چون آوازه‌بشری رسان بینده میرسد که حضور کوب اعلی جهان‌داری نصره‌الله اقلیم ابخاز را یک پاره از آفت غوغا و هجوم فتنه و وحشت دو هوایی چنان پاک و مجرد گردانید که اقلیم اسلام را بشمشیر آب رای و رای ممالک پروران خبث شهوت و لوث بدعت و ظلمت ضلالت مصفی گردانیده است و بزبور انصاف و حلیت معدلت و نور هدایت آراسته کرده و برامت عیسوی و در مملکت عیسویان همان حد و انصاف میراند و اصلاح احوال و ترتیب مصالح و تهذیب اشتغال می‌فرماید، حسبۀ الله و خاصۀ لوجه در مات مصطفوی علیه السلام و مملکت مصطفویان باظهار خیرات و زنده کردن سنت مکارم و راندن احکام عدل فرموده است لاجرم بنده از لذت بشارت در لباس حیوة و قالب وجود نمی‌گنجد و جای آنست کی بجای دستار سر اندازد ».

۲- عدلست و بس کلید در هشتم بهشت کو عدل اگر گشادن این در نکو تراست
دین چیست عدل، پس تو در عدل کوب از آنک عدل از پی نجات تو رهبر نکو تراست
عدلست و دین دو گانه زیگ مادر آمده فهرست ملک از این دو برادر نکو تراست

خاقانی با ایهام و نزاکت سیاسی تمام بخاقان کبیر می‌رساند که اعمال و اقداماتش

مبنی و مستند بعدل و داد باشد این رفتار و عمل کرد او برای شروان و بر حکمدار او شهرت بس بزرگی در صحنه سیاست جهانی تأمین خواهد کرد: « این اخبار عجیب استماع کنند و به بلند نامی موکب اعلی خاقان اعظم نصره الله باز گویند کی بحکم قرابت و قربت و مراقبت و داد و مصاقت بلاد کی حضرت علیا ملک الاسلام نصر الله احزاب الدین بیقائه با جناب معظم ملک الملوك ابخاز دامت عظمته داشتن چندین تأکید ابواب و معاضدت و تمهید اسباب معاونت فرمود و دقایق الطف الحیل را تقدیم ساخت تا شیر سوزه مملکت را از دم دمنه صیانت کرد و از دم فسون و فسوس آزاد گردانید . . . » .

خاقانی در پایان نامه یکم و دوم از فعالیت پرثمر شرف الدین مرتضی و پسرش برهان الدین در شروان شمه‌ای نوشته و شخصیت این پدر و پسر و علایق و وابستگی آنها با شاعر در نوشته دیگری مورد بررسی میباشد . او در هر دو نامه آرزو دارد که اخستان بزودی و بسلامتی و با موفقیت تمام بیایتخت شروان بازگردد و از دوری مینالد و این نشان میدهد که با اینکه در روی بعضی از مسائل میان خاقانی و اخستان در این سالها اختلاف نظر بوده ولی در مسائل خارجی و در جایی که منافع کشور در میان میآمده اخستان و خاقانی هر دو با شعور و تمکین تمام بوظیفه مهم دولتی عمل کرده و یک دل و یک جان بوده‌اند . اخستان برآی و فکر دیر مخصوص مجرب و شاعر بزرگش اهمیت بیشتر میداده و شاعر شخصیت و حرمت چشمگیر علمی و سیاسی و ادبی در دربار شروان داشته است .

در هر دو نامه خاقانی برای روشن شدن افکار و ملاحظات سیاسی مطروح خود شواهدی از حوادث تاریخی و از گذشته و حکایات افسانه‌ای و سیاسی اقوام و از رفتار و کردار سیاسی و حربی سلاطین و سرکردگان گذشته میآورد و این احاطه کامل او را

باصول مملکت‌داری و تاریخ سیاسی ملل و علم سیاست بخوبی میرساند .

دو نامه شماره یکم خاقانی کمک تاریخی و پرتومر شروانشاه فریبرز به‌فضلون را بیاد می‌آورد: « شنوده آمده است که ملک عادل سعید فریبرز افاض‌الله‌علیه‌الرضوان ملک فضلون را اشغال ملک پریشان شنید بیک شیخون بدار ملک گنجه خرامید و او را یاری گری فرمود و از هجوم و غوغا برهانید . »

در دیوان منوچهری بی‌تی است که در آن « از بودن کفار در دروازه گنجه » سخن بمیان آمده و آقای دبیرسیاقتی نوشته‌اند که: « معلوم نیست در این بیت از چه حادثه‌ای سخن رفته است . » باشد که منوچهری یکی از همین حوادث اشاراتی دارد . این نوشته خاقانی از نظر تاریخ آران و شروان و ابخاز دارای اهمیت است و روشن شدن بعضی از مسائل کمک میکند .

مدلول و مضمون هر دو نامه خاقانی بی‌اساس بودن گفته و نوشته‌های بعضی از خاورشناسان را که روی ملاحظات خاصی و از روی اغراض و عدم مطالعه دقیق قدرت حربی و سیاسی و معنوی دولت شروانشاهان را در قرن دوازدهم میلادی نادیده گرفته و شروان را بدون ارائه دلیل و مدرک در همان قرن در تأثیر و تابعیت محض اعیان ابخاز جلوه میدهند بخوبی میرساند . هر دو نامه بی‌اساس بودن قول مؤلف « تاریخ دربند و شروان » و دیگر مؤلفان از این قسم را از هر جهت آشکار میسازد .

خاقانی چندی پس از تحریر این دو نامه تقریباً در اواخر ۵۷۲ و اوایل سال ۵۷۳ هجری قمری دو مکتوب دیگر بابخاز نوشته و مسائل مطروحه در این دو نامه و علایق عمومی شاعر با ابخاز در نوشته دیگری مورد بررسی است . از نامه ارسالی بشاه ابخاز معلوم میشود که ملک ابخاز تقریباً در اوایل سال ۵۷۳ ه . ق . بشهرشاماخی بدربار اخستان شتافته و مهمان دربار شروان بوده و عهدنامه دوستی و اتفاق را با رغبت

تمام امضاء نموده و به مملکت خود برگشته است. خاقانی اتحاد و اتفاق هر دو ملت را می‌ستاید و طرفدار آنست. در آن زمان در پیرامون این عهدنامه مناسبات و رأی‌های مختلفی در بین بوده و این از نامه خاقانی که از تبریز در جواب پاسخ نامه ملک ابخاز نوشته شده بخوبی نمایان است :

« بنده مخلص این سعادت عظمی را بر اسماع باشندگان خطه آذربایجان شرح میداد و اشباع میکرد و ساعتی باز میگفت که دو ملک بخش ممالک ستان و دو مخالف بند شهرگشای که هر یک تاجدار سه اقلیم است بر یک سریر مسرت استرواح مصاقبت و منافقت یافتند و دو قطب را بیک مرکز و دو شه را در یک خانه ملاقات اقتاد . « جمع الشمس والقمر » ناظران یمین و یسار را که ملایک اند حاصل است که مفخر بقراطیان و داور داودیان با افسر بهرامیان و سرور اسلامیان مستأنس گشت، داود با سلیمان و زال دستان با رستم توران ستان و قباد با انوشیروان اجتماع یافت. آفتاب ذروه ممالک با مشتری سعادت بخش اتصال سعدکرد و دریای محیط ببحر اخضر و کوه قاف به طور انور و عقل اشرف به روح الطف پیوست و الحمدلله علی هذه البشایر شکرآ. فرزندگان عهد در این اتفاق بنظر شگفتی مینگریدند و بنده در اشاعت این اخبار بشارت رسان ید بیضا مینمود و مبشر اسماع میبود و هم در وقت از افواه الناس آوازه تهنیت رسید که ملک الاسلام شروانشاه اعظم را نصره الله و اظفره خلفی که خلافت کیان را شاید از کیان خدایگان بیامده است بنده از ورود این بشارت خواست که دستار بر اندازد .

واقعه نویسانی که با محافل متعصب و ابستگی داشته‌اند بانحاء مختلف از روی این وقایع با تردستی تمام گذشته و حقایق تاریخی را مغرضانه و وارونه بقلم آورده‌اند. تکیه در روی این مطالب از حوصله این مقال خارج است .

اینک متن دو نامه خاقانی را که در پاسخ دو مکتوب اخستان نگارش یافته برای اولین بار تقدیم علاقه‌مندان آثار شاعر بزرگ مینمائیم. میکروفیلم هر دو نامه بدستیاری دانشمند گرامی ترك لامعه آجار بدست این جانب رسید. در متن نامه کلمه و عباراتی که بدرستی آنها بنحوی از انحاء شبهه بود و یا تکرار بنظر میرسید میان دو مهباره () گذاشته شد :

۱- « نسخه نامه کی بموکب اعلا خاقانی اعظم نویسد کی بجانب کورکوران و صوب ابخاز حرکه کرده بود از شروان در جواب دیرانه شیوه خاص او :

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی موکب اعلی خدایگان معظم خاقان اعظم خلیفت پناه سلطان نشان ملک بخش ممالک ستان اقلیم گشای دیهیم خدای عادل رحیم ارتجی فاهر مقتدر مهتدی جلال الدنیا والدين ملك الاسلام والمسلمين ناصر الخلفاء المرضيين تاج عظماء السلاطين مالک الملوك الهدی مهدی الامم فی الوری کیخسر والزمان کیقباد الدوران سیدالاکسره قانع الجبار به محسود انوشروان متبوع نعمان تاجدار ایران شهریار توران مستحق- الخلافتین عنصر الجلالتین (الجلاصتین) ذواتاجین در تقریر مصالح احوال جهانیان و تیسیر مناجح آمال ربانیان و خبازت درجه علیاء جهانداری و ادخار قصوی کامکاری ابدالآباد باد و ذات المقدس خدایگانی کی در ممالک پروری و مکام گستری هوشنگ و سیامک پرده دارش زبید و جعفر برمک پیش کارش سزد ابدالدهر طراز ملت اسلامیان و ملکیت طراز بهرامیان و روزگار انور جهانداری از مختلفات نوایب زمانی معصوم و بمؤتلفات زبانی موسوم و تاجداران اقلیم را بیوسیدن پایه تخت اعلی استظهار و صدر نشینان ممالک را بخاک آستان معلی افتخار و خلفا خاضع و رکاب عرش فرسای آسمان پیمای بهر وجهت که خرامیده شود سفر همایون و ظفر همراه فلک سپه کش

و ملك سپاه جهان بنده و جهان بان پناه بمحمد مختار الاله بندهوار تمرغ می کند و بغبار معنبر آن ركب معلی کی ملوك زمان برود الزمان از آن سازند نیازمنداكتحال می باشد و تا از خدمت ركب معظم جهاننداری کی ظلال سرمه طوبی و زلال كوثر دارد محروم ماندست یمین الله کی از لذت زندگانی هیچ حاصل ندارد روزش بشب سلیم و شبش بروزی امی ماند چه بی دریافت غره زاهره کی زهرة الحیوة را زهر حیات می شمارد و ایم الله کی در مفارقت ركب اعلی جهاننداری دام مظفراً اگر جماد و نبات را باز جویند در تلطف فراق اندکی خدمت یابند هم شريك نمایند چه در غیبت موكب اعلاه الله بر همه موجودات نسیم بهاری چون سموم تموزی آتش پاش می گذارد و آفتاب نوربخش ابر دی ماهی ظلمانی می نماید لاحیوة طیبة ولا عیشة مرضیه اگر عوداً بالله همارایت جهاننداری لازال من النصر فی مزید بر اقطار دار الملك سایه سعادت بخش دیرتر برافکند بیم آن باشدکی ارواح بندگان فراق زده گسسته شود چه حبل الورد نیازمندان خدمت را جای انقطاع باشد و در آن يك هفته کی موكب اعلی خدایگانی با سطوت بهرام شوبین و بسطت بهرام گور بصوب اکوران کوران توقفی فرمود توقیر آن بقعه حقیر را تا عنوان شرف و تاریخ سعادت آن دیار گردد چه سنت جهانداران چنین رفته است کی پست گوهران را بلندکنند و خردساران را بزرگ گردانند احیاء لسنة المکارم و در اخبار ملوك خوانده آمده است کی ذات شریف اسکندر بابکان خویش کی قبله جلال بود بر قلته جبال (بی پستت) کثر همتی را جهال داد و شادروان مرصع نوشروان بانوشه بساط غجوزی اتصال یافت و اشراق طلعت مصطفوی علیه السلام بر خاک تیره غاری شعاع افکند :

خرشید بنزد ذره آید حلوا بسلام تره آید

امثال این مکرمات امثال ملوك را کیت و کیت بسیارست تشریفی که موكب

معظم جهاندار عظم‌الله شانه آن بقعه مختصر را فرمود هم در این قبیل تواند بود اما بندگان بتعجب می‌گفتند ای سبحان‌الله‌العظیم لشکر سلیمانی را بنگه موری چگونه برتابد آفتاب در سایه ذرات مقام چون فرماید دریای موج در یک گوش ماهی درنگ چگونه سازد در وقت آوازه سلوت رسان رسید کی موبک اعلی کی چرخ اعظم در رکاب و سعد اکبر در عنان و بحر اخضر در جنیبت و کبریت احمر در ظلال رایت دارد بطالع سعد و طایر آن همی از نشیب ناحیت شکی بیالای خطه ابخاز تحویل فرمود مرزبانان سپه‌دار در خدمت و پهلوانان ولایت گیر در رکاب همه کژدنان رقبه در رقبه فرمان آورد و همه سرکشان سر برپایه بندگی نهاده تا بوسیلت اشارات فرخ تجشها و تجشمت همایون خدایگانی لازال نصره مؤیداً تواند بود کی حضرت ملك الملوك معاصی آن طایفه را معفو گرداند و از عتیب و عتاب معاف کند و خاطر منور را از خط سخط بیرون آرد و مصفی گرداند چه معهود محاسن اخلاق آنست کی چون شفاعت رستم توران ستان در میان آمد بیژن اگر چه خشم آلود باشد در خطا کی کین خط عفو فرماید کشیدن اما بندگان را محقق گشت کی این اظهار مبالغت وفاق و اشفاق کی خدایگان اسلام نصره‌الله با جناب معظم ملك الملوك دامت عظمته می‌فرماید معاضدت و ملك طرازی و معاونت و کارسازی همان مزاج دارد که تهمتن دیو مازندران گشای در استخلاص احوال کاوس شاه فرمود و قیصر عظیم‌الروم بنصرت‌گری پرویز توفیق یافت و فورهند چون از حال فغفور چین خبر یافت احوال ملکش از ترقی تا تراجع افتاد خللی را کی در خلال احوالش دانست استدراک فرمود و او را برسریر مملکت نشاند و شنوده آمده‌ست کی ملك عادل سعید فریبرز افاض‌الله‌الرضوان ملك فضلون را اشغال ملك پیریشان شنید بیک شیخون بدار ملك گنجه خرامید و او را یاری‌گری فرمود و از هجوم غوغا برهانید و هم‌چنین سلطان مرحوم سنجر رحمه‌الله رحمة واسعة

ابوالفتح ملک سیستان کی از ملک معزول مانده بود بیک اهتمام صادق باز تخت ملک رسانید و چه عجب گر عقاب که شاه مرغانست سپیده باز را کی رئیس طيور است بوقت افتادگی از اراذل پرندگان حمایت کند چه عادت کرمست که چشمه خرسید کی سوار افلاک است سیاره پیاده رو را نور و نوا بخشد و خازن بخار بر دست قاصدان سحاب جبال را مددها (مددما) فرستد و سلطان عقول جوایس حواس را قوت رساند در مراعات چنین عادات مضمیة مرضیه جملگی اشراف ملوک و اصناف آفرینش را شاگردی دبیرستان اخلاق مکرمه خدایگانی نصره الله تعالی باید کرد و لا فخر و درین وقت کی (همی) نایوسان چون دولت آرزو رسان فرمان اعلی اعلاه الله ببنده رسانیدند من بنده پیش آن موهبت الهی و تحفه غیبی بسجدهات شکریشانی را خاک فرسای گردانید و پنداشت کی سواد و بیاض آن تمیمه ارواح سواد و بیاض عین الله است از غایت خر می در کسوت وجود و بشر بشریت نگنجید و از سر شک شادی دامان چون گریبان غانیات بجواهر بیضا موشح گردانید و ببوسیدن توفیق لب آتش آلود را عنبر اندود کرد. گاهش چون ملک سلیمانی بملک دست راست می سازد تا خاتم دست چپ گرداند گاهش چون حرز محمدی بملک دست چپ می دهد تا تعویذ دست راست سازد در کلمات الحالتین صحت و سقام و رحلت و مقام بنده از فرمان عالی خالی نیست تعظیماً و اجلالاً لمثال المجلس الاعلی الملکی العظمی القاهری العادلی جددالله جلاله و مدد ظلاله جوهر کان جهاننداری و عبهر بستان شهریاری نورباغ مملکت چشم و چراغ مکرمت قره العین جهانیان و فلذة الکبد سامانیان و ثمرة الحیوة ایرانیان ملک ابن الممالک ابن الملك فخر الدنیا والدین محمد شاه روح الله ستر الملك المعظم بانوار لقایه و آثار بقایه ابدا الدهر بغایت درست مزاج و افر وخته صورت و افراخته قامت است اما زبان گوهر بارش هنوز لغت انسانی و حروف این جهانی نیاموخته است اما بزبان روحانی و بیان روحانی صد

هزار سلام و خدمت می فرستد و السلام . دعاگوی سایه ذوالجلال و ثناگستر بارگاه جلال مقدس امیر سید امام مطلق الداعی الی الحق شرف الدنیا والذین صدر الاسلام بالبراهین بضعة سید المرسلین فلذة یعسوب المسلمین مفتی الخلفاء المهتدین مفتی الخلفاء المعتمدين حامی الشریعة ما حی البدعة مفخر العترة تاج العشيرة سید سادات الافاق من اکره المعاهد و اعظم الاعراق اسوة خراسان و قدوة العراق صدر المعالی دامت معالیه زاهرة سجیس۔ اللیالی سلام و خدمت از صفاء خلّت و قدس طویت بر دوام می فرستد و نیازمند حضرت علیا جهاننداری می باشد و اوراد دعا را قاسم و محفوظ می دارد و رؤس منابر را بخطبه شاه فایح متوجّح می گرداند آفریدگار تعالی و تعظّم دعاء اخلاص آمیز این سید سادات بروزگاه انور و بارگاه جلال برساناد و ظلال دولت عالیّه خدایگانی خاقان اعظم ملک ملوک العجمی بر همه ملوک اهم و هامة عظاما معالم ابد الابد ممتد باد بحق اشرف الانبیاء محمد و آله و عترته الطاهرین .

۲۔ نامه دیگر دبیرانه شیوه خاص او که بجواب خاقان اعظم ملک اسلام شروانشاه عز نصره نوشته است در جواب هم بابخاز .

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی کوكبه علیاء خاقان اعظم ملک رحیم معظم دارای ملک و ملت داور دین و دولت خسرو افسر خدای قاهر کشورگشای عادل موحدغازی مجاهد مرابط مقتدر مهتدی جلال الدنیا والدولة والذین ملک الاسلام والملة والمسلمین ناصر الخلفاء المهتدین قاهر الخلفاء المعتمدين تاج عظماء السلاطین محیی السلطنة مظهر الخلافة سید الاکسرة قانع الجبارة نوشین روان الخافقین نعمان المشرقین کیخسرو الهدی فی جلالتہ اسکندر العهد فی ایالتہ ناسخ برمکیان اعظم کیان مهتدی آخر الزمان ملک ملوک ایران مالک ملک توران مستحق الخلافتین عنصر الجلالین ذوالتاجین ملک الرحمة فی الدنیا المظفر

من السماء در تازه داشتن مراسم جهاننداری و زنده گردانیدن معالم شهر یازی و افرختگی اعلام نصرت و افرختگی ایام دولت و قمع اعوان کفر و جمع انصار دین الی یوم الدین بل ابد الابدین باد و ذات اعظم خدایگانی که در اهبت جهان گشای و اهبت فلک فرسای تاج بخش جبّاران و باج ستان جهانداران است جمشیدوار بر سریر سعادت و وسادت سیادت عدل سگال و امت پناه پیمبر خصال ملایک سپاه و کوبه علیاء جهاننداری بهر اقلیم که مخیم سازد و معسکر طرازد حواشی معسکر منصور با ساحل دریاء محیط پیوسته اطناب خیام معلی با دامن کوه قاف بسته بلك دریاء محیط جوی خیمه معلای شهر یازی کوه قاف گرد معسکر معظم جهاننداری ملوک وقت مستخدم احکام احرار عهد مستعبد انعام جهانیان از افاضت کاس عاطفت صافی الشرب ربانیان از اشاعت (اشاعت) باس معدلت آمن السرب خسروانرا بر آستان معلی یابندگی اسباب و پایندگی متواصل بندگان را از مکارم خسروانه برگ و نوای زندگی حاصل خاص و عام بنظر عنایت خدایگانی ملحوظ سام و حام باثر حمایت جهان بانی محظوظ سرکشان ملک را بیایه تخت اعلی تفاخر و تناهی افزون پایه تخت اعلی کی عرش معلی ست از دست حوادث و تباهی مصون نواسی و اقدام طابع و نوادی و اقوام خاضع فلک آتش انگیز خاک آستان دهر زیر دست زیر پای فرمان ظفر هم عنان نصرت هم را ایزد عز اسمه و مراد بخش و پناه بصادق الوعد محمد صاحب اللوا و صحبت اهل الصداق لولا بنده دولتخواه سلام و خدمت از صفاء بندگی (مجردا) متواتر می فرستد و بر خاک آستان اعلی که (آستان اعلی که) آستان مکارم است زمین بوس می کند و در حریم معسکر معلی کی کعبه متعالست احرام عبودیت می گیرد و با میقات شناسان خدمت در مقام بندگی مجاورت می جوید و اوراد دعای خالص را قایم میدارد و بدستبوس اعلی و دریافت خاک آستان معلی که تسنیم بهشت و نسیم طوبی در آن تضمین است بغایت متعطش می باشد و از

تأسف بازماندگی از خاک درگاه معظم باد سرد حسرات می‌کشد و چون آتش کی در آب افکنند و چون آب کی بر آتش نهند در خروش و جوش می‌آید و از لوعه فراق‌زدگی خدمت انفس سعدای خزینه اوقات نامرادی می‌سازد و پیش فرمان معلی و توفیق معظم کی هر يك فرقان جان‌دار و فاروق جهان داورست جهانیانرا درسجده شکر بلب و چشم بر خاک سجده‌گاه نقش بندگی می‌نگارد و از بوسیدن توفیق اعلی یمین‌الله کی بشارت من اوتی کتابه بیمینه اکتساب میکند و چون امان خویش می‌پندارد و هر حرفی را جوهری و هر عجمی را عبهری می‌شمارد و یتیمه بحر معانی و تمیمه نحر معالی می‌شناسد و دیده ظلمات پرورد را کی از اشراق انوار حضرت علیا و اکتحال بغبار موکب اعلی محروم‌ماندست از آثار توفیق اعلی کحل الجواهر می‌سازد و چون آوازه بشری‌رسان بینده می‌رسد کی حضور کوبه اعلی جهان‌داری نصره‌الله اقلیم ابخاز را يك باره از آفت غوغا و هجوم فتنه و وحشت دو هوایی چنان پاك و مجرد گردانید کی اقالیم اسلام را بشمشیر آب رای و رای ممالک پرور از (ان) خبث شهوت و لوث بدعت و ظلمت ضلالت مصفی گردانیده است و زیور انصاف و حلیت معدلت و نور هدایت آراسته کرده و بر امت عیسوی و در مملکت عیسویان همان حد و انصاف می‌راند و اصلاح احوال و ترتیب مصالح و تهذیب اشتغال می‌فرماید حسبه الله و خالصه لوجه درملت مصطفوی علیه السلام و مملکت مصطفویان باظهار خیرات و زنده کردن سنت مکارم و راندن احکام عدل فرموده است لاجرم بنده از لذت بشارت در لباس حیوة و قالب وجود نمی‌گنجد و جای آنست کی بجای دستار سر اندازد و لعمر الله کی اگر بنده تا اکنون در اثنای ثنای زاهر و در تضاعیف مدایح فایح ذات مقصدت خدایگانی را نصره‌الله یوسف جهان‌بخش می‌خواند بعدالیوم عیسی جان بخش خواهد خواندن چه کالبد (کاکبد) ملک داودیان عازروار از عدت حیوة پرداخته شده بود و از رمقی کی داشت رقمی نمانده دیگر بارش

رای مملکت آرای خدایگانی روحه الله و نصره کی برهان انفاس عیسوی دارد زنده گردانید احیاء الله بعدما مات و اعاده بعدما فات حقیقتست کی این آوازه شگفتی نمای چون پنج نوبت تأیید خدایگان در هفت نوبتی آسمان خدای افکند کی مسموع جذر اصم و صخره صمّاء گردد و باسماع جن و انس و دیو و ملک برسد و از قاف تا قاف و از قیروان تا قیروان صورت این صوت شایع گردد و ید بیضاء کی عسکر منصور نمود است تا ید بیضا و عسکر ببعده الصیت مشهور شود و بایران و اران و گنجه و طنجه و سوس و طرسوس و طبرک و طبرستان و بلخ و بلخان و صور و قصور و کوفه و کرج و گرگان و خجند و جندو سابور و نیشابور بتعجب باز گویند دست بردی کی از فرط حمیت و شرط حمایت الاسلام دام نصره مؤیداً فرموده است و تواند بود کی فغفور چین و فور هند و مهر اج زنگ و قیصر روم و تبع یمن و حاکم مصر و والی شام و رئیس عرب و مرزبان فارس و تاج دار عراق و صاحب خراج خراسان و امیر سیستان و خسرو ختلان و غازی غزنین این اخبار عجیب استماع کنند و بیلند نامی موکب اعلی خاقان اعظم نصره الله باز گویند کی بحکم قرابت و قربت و مراقبت و داد و مصاقبت بلاد کی حضرت علیا ملک الاسلام نصر الله احزاب الدین ببقائه با جناب معظم ملک ملوک ابخاز دامت عظمته (داشتن) داشت چندین تأکید ابواب و معاضدت و تمهید اسباب معاونت فرمود و دقایق الطف الحیل را تقدیم ساخت تا شیر سوزۀ مملکت را از دم دمنه صیانت کرد و از دام فسون و فسوس آزاد گردانید و آفتاب انجم پرور و نور بخش را از عقده ذنب و حجاب ظلمت خلاص داد و بانجلای تمام رسانید چه داور اعظم در میان اصناف خلق بانصاف و حق چنین ملکی رحیم تواند بود کی راعی منصف را از مرعی (مشرّف) و داعی بحق را از (دغی) محلق و مخدوم حق شناس را از خادم ناسپاس باز رهاند چه

فرزند (فرزند) شیر سیاه و بچه پیل سپید را از آسیب اساءة آموز پشه ضعیف ستمکار رهانیدن از امهات مکرّمات جهاندارست و معلومست که رعیت را افسر شاه نرسد و بیدق را خانه شاه ندهند و ستاره را قربت ماه نهند حد هر جوهر و جوهر هر موجود دیدارست و درجه هر يك متفاوت و هر آینه ازهر شکوفه فواکه لذیذ و ازهر سنگ پاره لعل ممسوح و ازهر مگس عسل مصفی و ازهر کرم دیبای فضااض تمنی توان کرد نعم از هر گیاه سنبل الطیب و از هر خاشاک سنبله و طیب چشم نتوان داشت هر سبزه سعدان و هر ستاره سعدین و هر مردی سعدون نتوان شد ماه مزور و نخشب دیگر است و ماه منور چهارده شب دیگر :

صد هزاران پوست از شخص بهایم درکشند

تا کند يك پوست را گردون درفش کاویان

جبار مطلق و جهاندار بحق آفریدگار تعالی و تقدس بنیابت و خلافت خویش جباری و جهانداری آنکس را دهد کی خواهد و تا ارزانی نبیند ندهد و هم یعتصمون رحمة ربك خاک در دیده همه محال جویان کرده است و سنگ بردندان همه گزاف گویان زده تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و السلم ایزد جل ذکرة ذات معظم ملك رحیم خاقان اعظم را کی خلاصه لطف آفریدگار و دیباچه ذات آفرینش است همچنین بسعدت توفیق بهر مند دارد تا تدارک این چنین کارهء صعب کی ملوک عهد را افتد بر رای اعلیٰ خصه الله بانوار الکمال فرماید و تاج داران تخت نشین را از منازعت زیردستان فریاد رس و از صف نعال مهانت باز پیشگاه مکانت رساند و عاصی شدگان بعضی را کی توبه کنند و در استغفار گریزند امان دهد و برخی را کی تمرّد نمایند و در حجت آویزند تأدیب فرماید چه خوانده آمده است کی وقتی سلطان سلیمان-

نکین سبکتین رحمه الله با کوبهٔ خاصان و موکب و شاقان تماشا کنان در طلب شکار
 بمرغزاری رسید کی هواس از طیور بهشت حیوان داشت وزمینش از چشمهٔ حیوان
 آب روان سپید بازی کیزی بر ساعد سلطان بود و از مضیق کریزش همان روز بیرون
 آورده بودند اندک ضعفی داشت هنوز برصید گستاخ نشده بود آهنگ تدروی کرد قضا
 را شاهینی از دست خاصه پرواز کرد هم بر آن تذر و برفت و بر سپید باز مسابقت جست
 و در شکار آویخت و سپید باز از بالا بیستی گرائید و شاهین شکار بیفکند و در وقت
 سلطان بفرمود تا شاهین را سر از تن جدا کردند و برخاک افکند گفت سپید باز ملکی
 باشکوه است و شاهین خیل تاشی بر ملکی در مقام مقاومت دلیری و گستاخی کند و
 همچنین عضدالدوله و با خسرو کرمان روزی در شکر خانهٔ خاص رفت بحکم تفرج
 شیر بچه دید کی دست آموز کرده بودند و بزرگ گشته و با مردم خوگر شده و یوزی
 دیگر هم پهلوی شیری داشتند مگر بوقت طعمه دادن یوز ناگواری داشت هر چه خورده
 بود بیکبار بر انداخت بر سر و روی شیر آمد آلوده کرد عضدالدوله بفرمود تا یوز را
 صد تازیانه بزند و گفت شیر پادشاهی بزرگوار است و یوز شکاری خرد سار پیشکار را
 همبر پادشاه چون شاید نشانند و یوز را از شکر خانهٔ خاص بیرون فرمود افکند
 و دیگر نگذاشت کی آن یوز را بشکارگاه آورند و هیچ کس نبخشید و خوار داشت
 و بسته میداشتند تا نفسش بر آمد و سپری شد امثال این امثله و حکایت فراوان است
 اما هر صفاء رأی همت و قوت عزم مثبت کی ملوک روزگار را بسالها از فکر و رویت
 مکتسبه شود ملک رحیم خاقان اعظم نصره الله نصرأ عزیزاً بیک لمحہ بر فور و بدیهت
 حاصل آید ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و هذا فضل لا ینقضی الی یوم الفصل با مقصود
 کلی و مطلوب جملی باید آمدن و قست کی کوبهٔ علیاء جهانداری کی اقلیم پنجم

زیر نگین و انجم فلک زیر زین و ملک و مردم زیر رایت و جودی و قلزم زیر کفایت دارد بقال فرخ بموکب جلال و مرکز اقبال دارالملک شروان حیاها الله و احیاها بعد عدله مراجعت فرماید آفتاب‌وار بر شرفه بیت‌الشرف شعاع افکند و مشتری‌وار باوج بیت‌السعود باز رسد و نه این همه اقسام بهر مندی و انواع نیکبختی تنها بابخاز و ابخازیان می‌رسد بیضه شروان که روضه رضوانست بخصانته عدل ملک رحیم‌دام منصوراً تا ازضلال رکاب اعلی انفضال یافتست لعمرالله کی (کی) بفریاد آمدست و اگر نه امید آنستی کی سایه همایون رایت علیا نصرها الله عن قریب فریاد رس بندگان خواهد آمد جای آن بودی که هر ساعت زلزله الساعة دیدار آمدی بلك در يك نفس چار طوفان برخاستی بنده ناری تا از خدمت رکاب اعلی جهاننداری مفارقت یافتست بعیداً عن الساحة العلیا قیامتی آشکارا در دیده و دوزخی پنهان در دل دیده است امید است که از رسیدن موکب اعلی بهشت عدن باز بیند و از جنبش رایات منصور سایه طوبی باز یابد و از بوسیدن براق میمون بچشمه کوثر باز رسد ان شاءالله تعالی بندگان مشتاق تا از عروه و تقی رکاب معلی کوکبه جهاننداری لازال من النصر مزید مفارقت یافته‌اند بخاک درگاه منور ملک زاده الملك ابن الملك يوسف آفرینش دره تاج الممالک انسان عین‌العالم بکر الفلک باکوره الدوران هلال فلک الدولة فخر الدنيا والدين ظهیر الملوك والسلاطين ابو الفتح محمد شاه معین امیر المؤمنین ابداً الله بقاءه فی ظلال ملک الاسلام ظل ذی الجلال والاکرام جلال الدنيا والدين اعلى الله رايته الى يوم الدين استیناس و استرواح نموده‌اند و ترجی وقت کرده چه عادت چنان رفته‌ست کی در غیبت نور آفتاب بر صفاوت ماهتاب کی یادگار اوست چشم دارند و چون کعبه معظم از دیده میقات شناسان طاعت دورتر افتد در صورت محراب کی نمودار اوست روی آرند و هر گاه که رستم تهمتن

از دارمملك سيستان مسافرت گزیدی و بفتح توران و غارت مازندران و شغل هفت خوان مشغول شدی اعیان و ارکان مملکت و دولت داغ مفارقت جهان پهلوان رستم را تسکین بجمال جهان افروز فرامرز کردندی و چون ملك عادل سيد ساسانیان قباد بتماشاء اطراف ممالک خرامیدی و از ایوان جهاننداری و از مجلس انس کامکاری چند روزی خیمه ترتیب بصحرا فرمودی زدن جمله زوار و قصاد و احرار و افراد و اصحاب آمال و امنیت و وضعفای رعیت تمسک بعدل و فضل انوشروان نمودندی باری جلت قدرته ملك رحیم خاقان را کی قباد جهانندارست و سلالت جلالت فخرالدین را کی انوشیروان روزگارست مخلصدالعمر و مؤیدالعز گرداناد کی میان عمر عزیزشان با دامن ابد متصل و دست فنا از دامن بقاشان منفصل بالنبی و آله الاخیار دعاگوی صادق دولتخواه عاشق مخلص سایه کردگار و مادح خسرو روزگار مجلس مقدس امیر سيد امام مطلق الداعی الی الحق عالم عامل هادی مهتدی مطاع مرتضی شرف الدنیا والدین رکن الاسلام والمسلمین بضعة سيد المرسلین فلتة یعسوب المسلمین مستمسک الخلفاء المرضین عمدة الملوك والسلطین سيد سادات العرب والعجم علامة علماء العالم اول اوتاد الطریقه افضل افراد الحقیقه متبوع المحققین ینبوع الیقین مفخر العترة مقدم العشيرة سجاد الزمان صادق البدوان باقر المباداة کاظم الزهادة اطهر الاعراق قدوة العراق و من اکرم المعاهد فی الزمان صدر خراسان لا زالت انفاسه مقدسة صاعدة بدعاء الحضرة العلیا و انواره مقتبسة بولاء الدولة الغراء و ظایف سلام و خدمت و ثنا و مدحت بر دوام می فرستد و بدعوات آسمان - پیمای ستاره فرسای در حدیقه سواد شب و حدیقه بیاض صبح ید بیضا می نماید و همچنین فرزندش سيد امام اجل مبجل مجتبی برهان الدین فخر الاسلام والمسلمین تفاخر آل رسول الله صلی الله علیه وسلم کی امروز عیسی زهادت و یحیی عبادتست و در اسلام هزار

بوذر غفاری و بودجانه انصاریست جناب معظم حضرت علیا را سلام و دعاء خالص می فرستد باری عزت اسماؤه دعاء اخلاص بیوند سیدالسادات شرف الدین وبرهان الدین بروزگار انور ملک رحیم خاقان اعظم برساناد و ظلال دولت و انوار سعادت این پادشاه جهاندار خسرو کامکار و دارای ملک و ملت و داور دین و دولت بر صفحات دو رنگ روزگار و برقمه هفت بخش اقالیم الی یوم نطوی السماء گسترده دارد بفضله و طولی و حسبنالله وحده ابدأ والصلوة علی النبی محمد وآله جداً .